

بررسی تطبیقی ستایش پیامبر در آثار عطار و بوسیری

عبدالحمید احمدی*

چکیده

مدیح نبوی یکی از زمینه‌های شعری است که محور اصلی آن شخصیت حضرت محمد(ص) است. در این هنر شعری، شاعر به توصیف ابعاد مختلف شخصیت پیامبر می‌پردازد، او را به لحاظ شکل ظاهری و منش اخلاقی می‌ستاید و زبان به ذکر معجزات آن حضرت و هر آن چه که در ارتباط با رسالت اوست می‌گشاید. سخن شاعران در این باب از قلبی برآمده که سرشار از اخلاص و صداقت است و بر عاطفه‌ای متکی است که ایمان به رسالت پیامبر و عشق به اخلاق انسانی و ربّانی او، آن را شعله‌ور ساخته است. به دلیل جای‌گاهی ویژه که این نوع شعر در ادبیات فارسی و عربی دارد، پژوهش حاضر به روی‌کردی مقایسه‌ای در چهارچوب ادبیات تطبیقی به بررسی مدیح نبوی در آثار عطار و بوسیری پرداخته و با تکیه بر تولید ادبی این دو شاعر برجسته، جلوه‌های مختلف این هنر شعری را در ادبیات فارسی و عربی منعکس ساخته است.

کلید واژه

ادبیات تطبیقی - مدیح نبوی - درون مایه‌های سنتی و دینی - حقیقت محمدی.

* دانش‌جوی دکتری رشته زبان و ادبیات عرب - دانش‌گاه علامه طباطبائی.

مقدمه

ستایش پیامبر دارای تاریخ‌چه‌ای طولانی و ممتد است که در دوران حیات آن حضرت شروع و بعد از وفات ایشان نیز ادامه پیدا کرده است. استمرار این نوع ستایش بدین معناست که پیامبر در زندگی هر مسلمانی حضور معنوی دارد؛ حضوری که می‌توان آن را به جاودانه بودن رسالتش و ادامه یافتن راه و رسم او تعریف نمود. چنین ستایشی در آثار خیلی عظیم از شاعران مسلمان با ملیت‌های مختلف تجلی نموده است. در این میان شاعران فارسی زبان همانند شاعران عرب از حضرت محمد(ص) به عنوان منبعی سرشار از کمالات اخلاقی در جهت الگوسازی در ابعاد مختلف رفتاری و گفتاری بهره جسته‌اند، به گونه‌ای که در طی قرون متمادی از رودکی تا دوره معاصر، کمتر شاعری را در زبان فارسی می‌توان یافت که به مدح پیامبر نپرداخته باشد.

در ادبیات عربی، عصر نبوت سرآغاز شکل‌گیری مدایح نبوی بشمار می‌آید. شاعران صدر اسلام، برای دفاع از حضرت محمد(ص) و دعوت انسان ساز او، توانایی‌های شعری خود را بکار گرفته و از آن به عنوان ابزار تبلیغاتی جهت خنثی کردن توطئه دشمنان بهره جسته‌اند. آنان با ارادت و عشقی که به پیامبر داشتند و با تکیه بر اوصاف سنتی در کنار مفاهیم دینی، بخشی قابل توجه از آثار منظوم خود را به مدح پیامبر اختصاص داده‌اند. چنین شیوه‌ای در مدح، که با بکارگیری مفاهیم قرآنی همراه باشد، مبین تفکری نوگرایانه در پرداختن به این موضوع شعری است.

یکی از جریان‌های مهم که بر مدیح نبوی در ادبیات عربی تأثیری بسیار شگرف داشت، جریان تصوف بود. در عصر عباسی با کشیده شدن مدیح نبوی به محافل صوفیه، زمینه تحول و دگرگونی آن فراهم شد. اهل تصوف با تصویری اغراق‌آمیز که از حضرت محمد(ص) داشتند، درون مایه‌هایی تازه را وارد موضوع مدیح نبوی نمودند، که از آن جمله می‌توان به حقیقت محمدی اشاره کرد.

در رابطه با آغاز شکل‌گیری مدیح نبوی در ادبیات فارسی می‌توان گفت که این موضوع در قرن چهارم رشد کرد. در این قرن، ستایش پیامبر در قالب قطعه و یا به تقلید از نویسندگان و خطیبان در آغاز آثار ادبی برخی از شاعران ظاهر گشت.

در قرن ششم، ادبیات فارسی شاهد دوران شکوفایی شعر عرفان و تصوف بود. یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که شاعران صوفی مسلک بدان توجه داشته‌اند، موضوع مدیح نبوی است. مدیح نبوی در این دوره بطوری فزاینده گسترش پیدا کرد. نام‌وران ادب فارسی در خراسان، عراق عجم و آذربایجان، اشعاری زیاد را در ستایش پیامبر

سروده‌اند. کثرت شاعران در این دوره تنها شاخصی نیست که در زمینهٔ مدیح نبوی بدان اشاره می‌شود، بلکه خود مدیح نبوی به یک موضوع شعری مستقل مبدل گشت. در مدیح نبوی به دلیل تکیه بر منابع مشترک، تشابه معانی بسیار میان شاعران عرب و فارسی زبان وجود دارد که با بررسی آن در آثار فریدالدین عطار نیشابوری (متوفی ۶۲۷ هـ) و محمد بوصیری (متوفی ۶۹۸ هـ)، دو شاعر برجسته ادبیات فارسی و عربی، لمس این تشابه‌ها و وجوه اشتراک کاملاً میسر می‌گردد.

ستایش پیامبر در آثار عطار و بوصیری

مدیح نبوی در آثار منظوم عطار، خود یک موضوع شعری مستقل بشمار می‌آید. شاعر تمام تولیدات ادبی خود را با ستایش پیامبر و بیان کمالات آن حضرت آغاز نموده است. ارتباط میان چنین ستایشی و دیگر محورهای اصلی آثار عطار از یگانگی و پیوستگی کامل برخوردار است؛ چون تفکری که شالوده اصلی منظومه‌های عطار را تشکیل داده است، مبتنی بر اصول و مبانی دینی است و حضرت محمد(ص) به عنوان اصلی مهم از آن محسوب می‌شود. به همین سبب است که عطار تمام آثار منظوم خود را با مقدمه‌ای در مدح پیامبر و ستایش آل و اصحاب او آذین بسته است. بوصیری نیز مانند عطار توجهی خاص نسبت به مدیح نبوی داشته است. او در ستایش پیامبر چاره‌هایی متعدّد سروده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

۱- لامیهٔ یا قصیده «ذخر المعاد فی معارضةٔ بانت سعاد» ۲- همزیهٔ یا قصیده «امّ القری فی مدح خیر الورا» ۳- میمیهٔ یا قصیده «البرده».

با بررسی مدیح نبوی در آثار منظوم عطار و دیوان بوصیری به این نکته می‌توان پی‌برد که مدیح نبوی نزد این دو شاعر به دو بخش عمده تقسیم می‌شود: بخشی از آن به اوصاف معمول و رایج در مدیحه سرایی که به جمال صورت و سیرت عنایت دارد می‌پردازد؛ بخشی دیگر به بیان اوصاف دینی پیامبر که در ارتباط با امر رسالت است توجه دارد. تأثیرپذیری دو شاعر از جریان تصوّف در قسمت‌هایی از بخش دوم کاملاً هویداست.

مدیح نبوی با تکیه بر ارزش‌های سنتی

در این بخش هر دو شاعر در توصیف پیامبر هم‌چون شاعران مدیحه سرا به جمال ظاهری، اصالت و پاک‌دامنی، عزّت و سرافراختگی، کرم و بخشندگی و دیگر

مکارم اخلاقی رایج در مدح شاهان و بزرگان روی آورده‌اند. اما وجه تمایز بکارگیری این اوصاف در مدح پیامبر با دیگر ممدوحان در این است که چنین مدحی لبریز از عشق و محبت راستین و مبتنی بر عاطفه‌ای صادق است که ستایش کننده، حقیقتاً ممدوح خود را به لحاظ فضایل و بزرگ منشی‌هایش در بلندایی می‌بیند که احدی توان رسیدن بدان را ندارد.

عطار در تبیین جمال ظاهری پیامبر و حسن خلقت او می‌فرماید:^۱
چيست والشمس، آفتاب روی او چيست واللیل، آیت گیسوی او

در این بیت شاعر در توصیف جسمانی پیامبر به دو آیه از قرآن استناد نموده است. او با تکیه بر اشارات صوفیان، شمس و لیل را که موضع خداست، به صورت و گیسوی پیامبر تفسیر کرده است تا از این طریق بین جمال خلقت پیامبر و جای‌گاه والای او در نزد خالق یکتا رابطه‌ای برقرار سازد.

در منظومه اسرارنامه نیز، شاعر با تکیه بر توصیف جمال صورت و موی زیبا، به ستایش پیامبر می‌پردازد:^۲

ز مویش مشک در عالم دمیده ز رویش نور برگردون رسیده
سه بعد از عطر موی او معطر دو کون از نور روی او منور
زهی مشک دو گیسوی سیاهش که هر موی است و صد جان در پناهش

چنین مبالغه‌ای در توصیف گیسوان حضرت رسول به شیوه‌ای دیگر در شعر عطار نمود پیدا کرده است، آن‌جا که شاعر هدف از آفرینش ستارگان را لذت جویی از دیدن جمال روی پیامبر می‌داند:^۳

اندر نظاره کردن مشک دو گیسویش صد چشم شد گشاده ازین طارم علا

عطار در این بخش از مدیح نبویش با وجود این‌که به توصیف شکل ظاهری پیامبر می‌پردازد، ولی مقصودش بیان جمالی مطلق است که اهل تصوف بدان دامن زده‌اند؛ جمالی که نماد کمال است. شاعر بر این باور است: از آن‌جا که پیامبر اکرم به لحاظ جمال سیرت به‌ترین است، واجب آمد که به لحاظ جمال صورت نیز به‌ترین باشد. از این رو زبان به توصیف حسن ظاهر او می‌گشاید.

بوصیری نیز مانند عطار مظهر زیبایی پیامبر را در مدایح نبوی خود بتصویر می‌کشد و به جمال خلقت او آفرین می‌گوید:^۴

الصبحُ بَداً مِنْ طَلَعَتِهِ واللیلُ دَجَى مِنْ وَفَرَتِهِ

- صبح از نور چهره زیبای او روشن و شب از سیاهی گیسوان او تاریک است.

شاعر در این بیت هم چون همتای خود، عطار، بر زیبایی چهره و گیسوان حضرت تأکید دارد و از روز و شب بهره می‌جوید تا حُسن ممدوح خویش را که سرآمد تمام زیبایی‌هاست ترسیم نماید. او در قصیده همزیه‌اش از جمال ظاهر در جهت بیان جمال باطن استفاده می‌کند:^۵

سُبْرَ الْحُسْنِ مِنْهُ بِالْحُسْنِ فَاعْبُدْ	جَبْ لَجَمَالٍ لِهَ الْجَمَالِ وَقَاءِ
فَهُوَ كَالزَّهْرِ لَاحٍ مِنْ سَجَفِ الْأَكْوَ	مَمَامٍ وَالْعُودِ شُقِّ عَنْهُ اللَّحَاءِ
كَادَ أَنْ يُغَشِّيَ الْعَيُونَ سَنَانًا مِنْ	هُ لَسِرِّ فِيهِ حَكَّتْهُ دُكَاةٌ
صَانَهُ الْحُسْنُ وَالسَّكِينَةُ أَنْ تَنْظُرَ	بِهِرَ فِيهَا آثَارَهَا الْبِأَسَاءِ

- زیبایی باطن آن حضرت در زیر پوششی از زیبایی ظاهریش مستور است، عجب از آن جمالی که محبوب جمالی دیگر است!
- او هم چون شکوفه‌ای است که سر از زیر پوشش کاسه گل درآورده و یا هم چون شاخه‌ای است که پوشش زبرین آن برداشته شود.
- نزدیک بود شدت نور او، قدرت دید را از اطرافیان آن حضرت برباید، بی‌دلیل نیست که خورشید به خاطر همین راز نهفته در وجودش به او شباهت دارد.
- زیبایی ظاهری و آرامش درونی مانع از آن شد که سختی‌های زندگی، نشانه‌های خود را بر چهره مبارکش آشکار سازد.

در این ابیات شاعر حسن ظاهر را با حسن باطن در می‌آمیزد و با بکارگیری عنصر تشبیه، تصویری شاعرانه از جمال ممدوح خویش ارائه می‌دهد. او حسن ظاهر پیامبر را به کاسبرگ گل تشبیه می‌کند، کاسبرگی که قبل از شکفتن گل، زیبایی خاص خود را دارد و آن‌گاه که گل می‌شکفت، از پس آن زیبایی خود گل آشکار می‌گردد. شاعر جهت تأکید بر این معنی تشبیهی دیگر را می‌آفریند و حُسنِ دو چندان پیامبر را به زیبایی شاخه‌ای سبز همانند می‌سازد که در زیر پوسته سبز رنگش، جوهر زیبای خود شاخه وجود دارد. او به دنبال این همانندسازی، چهره نورانی پیامبر را در پرتو افکنی، به خورشید تشبیه می‌کند و جمال پیامبر را در مقابل مشکلات و سختی‌ها نامتغیر می‌داند.

در مقابل توصیفات ظاهری مذکور، هر دو شاعر به بیان مکارم اخلاقی حضرت محمد(ص) که معمولاً در اکثر مدیحه‌سرایی‌ها رایج است پرداخته‌اند. در این راستا عطار به مواردی هم‌چون بخشش، بردباری و علم و دانش پیامبر توجهی بیش‌تر نشان داده است:^۶

تویی آن صدر کز دریای جودت کف بحری نم امطار گردد

در جای دیگر، شاعر به شیوه‌ای متفاوت معنای فوق را بیان می‌کند و به توصیف دیگر ویژگی‌های اخلاقی پیامبر می‌پردازد:^۷

در بر جودش متاع خشک و تر	یک جو آرد وزن اما خشک تر
در بر علمش به دست کبریا	هم ملایک خوشه چین هم انبیا
در بر حلمش که کوه ساکن است	در زمین صد لرزه نایمن است

چنین توصیفاتی، بطوری گسترده در مدایح بوصیری منعکس شده است. شاعر در تمام چامه‌هایی که در مدح پیامبر سروده است، به مواردی هم چون انفاق، شجاعت، علم، بخشش و عفو و دیگر فضایل اخلاقی رایج در مدیحه‌سرایی اشاره داشته است. او در قصیده همزیه‌اش با ردیف کردن نمونه‌هایی متعدد از منش‌های اخلاقی پیامبر به تنوع آفرینی در این زمینه دست زده است:^۸

رَحْمَةً كَلَّمَهُ، وَحَزْمًا وَعَزْمًا	وَوَقَارًا وَعِصْمَةً وَحَيَاءً
لَا تَحُلُّ الْبِأَسَاءِ مِنْهُ عُرَى الصَّبِّ	بِرٍّ، وَلَا تَسْتَخْفُهُ السَّرَائِرُ
كُرْمَتِ نَفْسِهِ فَمَا يَخْطُرُ السُّوءُ	عَلَيْ قَلْبِهِ وَلَا الْفَحْشَاءُ
جَهْلًا قَوْمَهُ عَلَيْهِ، فَأَغْضَى	وَأَخْوَى الْحَلِيمِ دَأْبَهُ الْإِغْضَاءُ
وَسِيعَ الْعَالَمِينَ عَلَمًا وَحَلْمًا	فَهُوَ بَحْرٌ لِمِ تَغْيِيهِ الْأَعْبَاءُ

- حقیقت وجودی پیامبر چیزی جز رحمت، دوراندیشی، پای‌داری، وقار، پاک‌دامنی و حیا نیست.
- مشکلات زندگی نمی‌تواند گره‌های محکم طناب صبر او را باز کند و خوشی‌های آن، او را سرمست و بی‌پروا نمی‌سازد.
- نیکو منش و بزرگواری است و هیچ‌گاه آهنگ کار، به دل او خطور نمی‌کند.
- قومش در حق او ناروایی کردند، اما او چشم‌پوشی نمود. طبیعت شخص شکیبا همین است که همیشه از خطای دیگران چشم‌پوشی نماید.
- به لحاظ دانش و بردباری سرآمد همه جهانیان است. او هم‌چون دریاست، تحمل بار سنگین او را خسته و درمانده نمی‌سازد.

از طرفی بوصیری در اشعار خود به کرات، بر اصالت نسب و پاک‌نژادی پیامبر(ص) تأکید داشته و آن را مورد توجه قرار داده است، در حالی که عطار به چنین درون‌مایه‌ای نپرداخته است. در قصیده همزیه، بوصیری در ستایش نسب پیامبر، به اوج تصویر شاعرانه می‌رسد، آن‌گاه که نسب آن حضرت(ص) را به زیور نورانی همانند می‌سازد و ادعا می‌کند که برج جوزاء این زیور زیبا را به عاریت گرفته تا ستارگان خود را بدان مزین سازد و با نور آن، روشنایی آن‌ها را دوچندان کند:^۹

نَسَبٌ تَخَسَّبُ الْعَالَمُ بِالْحَالَةِ قَلَّدَتْهَا نَجْمَهَا الْجُوزَاءُ
حَبْذَا عِقْدٌ سُودٌ وَفَخَّارٍ أَنْتَ فِيهِهِ الْيَتِيمَةُ الْعَصْمَاءُ

- نسب تو بسیار والا و ارجمند است تو گویی هر مقام والایی ارزش خود را با زیور آن بدست آورده است، زیوری که برج جوزا ستارگان خود را با آن مزین ساخته است.
- چه نیک مدال افتخار و سروری است که تو ای محمد در میان مهره‌های آن هم‌چون در یتیم و بی‌نظیر هستی.

آن چه از مجموع مثال‌های مذکور دانسته می‌شود این است که بخشی قابل ملاحظه از مدیح نبوی در نزد عطار و بوصیری در چهارچوب مدح رایج و معمولی و متکی بر ارزش‌های متداول در مدیحه سرایی شکل گرفته است؛ اما در رابطه با مکارم اخلاقی بسختی می‌توان آن را از شاخص‌های دینی و اسلامی مجزا ساخت، چون اسلام نیز به چنین مکارمی توصیه نموده و با عاری کردن آن از خودنمایی و تفاخر، به آن یک مفهوم انسانی نوین بخشیده است. با این وجود، چنین اوصافی، عام و سنتی بشمار می‌آید، هر چند که تجلی آن در مورد حضرت محمد(ص) از برجستگی خاص برخوردار است.

نعت پیامبر با تکیه بر درون مایه‌های دینی محض

پیوندی محکم که این بخش از مدیح نبوی با مسأله وحی و رسالت دارد، از مشخصات بارز آن است. حضرت محمد(ص) شخصیتی است دینی که خداوند آن را برای تبلیغ و حیش برگزید تا از این طریق مردم را از تاریکی‌های شرک و بت‌پرستی به نور توحید و خداپرستی سوق دهد. در ستایش چنین شخصیتی به دور از عقلانیت است که ستایش‌گر بدون توجه به مسائلی که در ارتباط با امر رسالت آن حضرت باشد به ستایش او بپردازد.

در این بخش، عطار و بوصیری به درون مایه‌هایی متعدّد توجه داشتند که در ذیل به بررسی عناوین مهمّ این درون مایه‌ها می‌پردازیم.

محبت پیامبر

محبت پیامبر یکی از پایه‌های مهم اعتقاد دینی مسلمانان بشمار می‌آید. خداوند محبت پیامبر را، به دلیل اهمیتی که در جهت‌دهی به زندگی هر فرد مسلمان دارد، با محبت خویش مقرون ساخته است: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ

وَعَشِيرَتِكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ
 اللَّهُ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ^{۱۱}
 (بگو: اگر پدرانانتان، فرزندانانتان، برادرانانتان، زنانانتان، خویشاوندانانتان، اموالی که اندوخته‌اید،
 تجارتی که از کساد آن بیم دارید و خانه‌هایی که بدان دل خوش هستید برای شما از
 خدا و پیامبرش و جهاد کردن در راه او دوست داشتنی‌تر است، منتظر باشید تا خداوند
 فرمان خویش را بیاورد. خداوند نافرمانان را دوست ندارد.)

به دلیل توجهی که قرآن کریم نسبت به این موضوع داشته است، ستایش‌گران
 آن حضرت در سروده‌های خود، محبت پیامبر را مایه آرامش و اطمینان خاطر
 می‌دانستند و از عشقشان نسبت به این محبوب والامقام سخن بر زبان می‌راندند. عطار
 در منظومه منطق الطیر در بیان احساسات و عواطفش نسبت به پیامبر اکرم چنین
 می‌فرماید:^{۱۱}

هر که شمع تو ببیند آشکار	جان به طبع دل دهد پروانه‌وار
دیده‌جان را لقای تو بس است	هر دو عالم را رضای تو بس است
داروی درد دل من مهر توست	نور جانم آفتاب چهر توست
بر درت جان بر میان دارم کمر	گوهر تیغ زفان من نگر
هر گهر کان از زفان افشانداهم	در رهت از قعر جان افشانداهم

شاعر در این ابیات، هدف نهایی خویش را دستیابی به لقا و رضای پیامبر
 می‌داند و تصریح می‌کند که سروده‌هایش در مدح پیامبر از قلبی که شیفته کمال
 محمدی است، سرچشمه گرفته است.

چنین احساسات دینی در شعر بوصیری نیز تجلی نموده است. بوصیری محبت و
 ایمان به پیامبر را عاملی بسیار مهم می‌داند که او را به ستایش پیامبر برانگیخته است و
 تصریح می‌کند نعت پیامبر یک امر دینی است و عبادت محسوب می‌شود:

أُنْنِي عَلَيْهِ تَشَوُّقًا وَتَعَبُّدًا لَا أُنْنِي لِمَصْفَاةِ اسْتَوْعِبُ
 مُسْتَضْحِبًا حَبِي وَايْمَانِي لَهُ وَكَلَاهُمَا مِنْ خَيْرِ مَا يُسْتَضْحَبُ

- او را می‌ستایم چون به او ارادت دارم و ستایش او را عبادت می‌دانم، اما اقرار می‌کنم:
 که وصف او در گفت چون آید مرا.

- در این ستایش با نیروی عشق و ایمان پیش تاختم، این دو نیرو به‌ترین ابزار
 بشمار می‌آید که شخص آن‌ها را با خود در این مسیر حمل می‌کند.

همین محبت دینی به عنوان مهم‌ترین انگیزه‌ای بود که شاعران را واداشت تا

گوهرین کلام خود را در بیان فضایل دینی حضرت محمد(ص) به عنوان پیام‌آور وحی الاهی بکار بندند.

ویژگی‌های ربّانی و جای‌گاه ایمانی پیامبر

باری تعالی پیامبر خود را با مزایایی بی‌شمار گرامی داشت. یکی از برجسته‌ترین مزیت‌ها، برگزیدن او جهت دریافت پیام آسمانی و رساندن آن به مردم است: ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾^{۱۳}. خداوند بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و چیزهایی به تو آموخت که نمی‌دانستی. لطف خداوند در حق تو بسیار بزرگ است.

خداوند بعثت حضرت محمد(ص) را جلوه‌ای از تجلّی رحمت خود بر عالمیان می‌داند: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^{۱۴} (ما از آن جهت تو را فرستاده‌ایم تا بعثت تو رحمتی برای جهانیان باشد). اخلاق او را می‌ستاید و در حقش چنین می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^{۱۵} (تو دارای اخلاقی بسیار نیکو هستی). با قسم خوردن به جانش تابع لعمرک بر سرش می‌نهد: ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^{۱۶}. (به جان تو سوگند که آن‌ها در مستی خویش سرگردانند).

به هر روی سخن خداوند در ستایش پیامبرش برای دو شاعر صوفی مسلک، عطار و بوصیری، زمینه‌ساز بود تا با بهره‌گیری از آن، تصویری شاعرانه از شخصیت پیامبر طراحی نمایند، اما باید توجه داشت که در تصویری که آنان از شخصیت پیامبر ارائه داده‌اند، آمیختگی با روایات جعلی و تفکرات صوفیانه کاملاً آشکار است.

این دو شاعر در سروده‌هایی در ستایش پیامبر، عبارت «محمد به‌ترین هر دو عالم» را به تکرار بر زبان رانده‌اند. این عبارت یک نوع تأکید از دو شاعر بر اعتقاد و باورشان نسبت به تمام آن‌چه که به تفصیل در نعت پیامبر سروده‌اند، بشمار می‌آید. عطار در منظومه «اسرارنامه» نعت خود را چنین آغاز می‌کند:^{۱۶}

سزای صدر و بدر آفرینش	ثنایی نیست با ارباب بی‌نش
سرافرازی، که تاج سرکشان اوست	محمد کافرینش را نشان اوست
نظام دین و دنیا، فخر آدم	محمد به‌ترین هر دو عالم

بوصیری نیز در چامه‌هایی متعدد این معنا را بیان می‌کند. او در قصیده‌ای در توصیف پیامبر چنین می‌گوید:^{۱۷}

محمدٌ سَيِّدُ الْكَوْنِ وَالنَّقَلِ ————— مِنْ وَالْفَرِيقَيْنِ مِنْ عَرَبٍ وَمِنْ عَجَمٍ

دو شاعر در تبیین مصادیق مقوله «پیامبر، به‌ترین هر دو جهان» به بازگو نمودن نمونه‌هایی متنوع از فضایل دینی آن حضرت، دست زدند. عطار در سروده‌هایی متعدد پیرامون اهمیت رسالت حضرت سخن می‌گوید و تلاش او را برای هدایت مردم و برخورد با خرافات و بدعت‌ها می‌ستاید و نور هدایت او را راه‌گشای مشکلات جامعه انسانی می‌داند:

جهانی را به معنی رهنمون کرد زمغز هر سخن روغن برون کرد
نگون ساری هر بدعت از او بود که نور گوهر دولت از او بود

اما بوضوحی در این راستا، انسان را به روی آوردن به شریعت اسلامی و پای بند بدان فرا می‌خواند و بیان می‌کند که شریعت محمدی روشن‌ساز مسیر زندگی است و انسان را به مقصدی درست رهنمون می‌سازد و آن را از تباهی مصون می‌دارد:

شَرِيْعَتُهُ صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَلَيْسَ يَمَسُّنَا فِيهَا لُفُوبٌ
عَلَيْكَ بِهَا فَإِنَّ لَهَا كِتَابًا عَلَيْهِ تَحْسُدُ أَحْدَقَ الْقُلُوبِ

- شریعت محمدی راه راستی است که در سایه آن از تباهی مصون می‌مانیم.
- ای برادر به این شریعت متمسک باش چون دارای کتابی بسیار با ارزش است که به خاطر آن، دل‌ها چشم‌ها را حسودی می‌کند.

یکی از مزایایی که در ارتباط با مقام دینی پیامبر است، خاتمیت رسالت اوست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا^{۱۸} ۱۸﴾ (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست. او

رسول خدا و خاتم پیامبران است و خداوند از هر چیزی آگاه است) پیامبر اکرم نیز در تبیین حقیقت ختم نبوت می‌فرماید: ﴿ إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، إِلَّا مَوْضِعَ لَبْنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْبُدُونَ لَهُ، وَيَقُولُونَ هَلَّا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبْنَةُ قَالَ فَأَنَا اللَّبْنَةُ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ﴾.

- رابطه من با دیگر پیامبران قبل از خودم بسان این است که مردی خانه‌ای را بنا نمود و آن را زیبا و مزین ساخت، ولی جای خشتی در گوشه‌ای از آن ساختمان خالی گذاشت، مردم دور آن خانه می‌گشتند و زیبایی آن را می‌ستودند و با خود چنین می‌گفتند: چه خوب می‌شد که این خشت هم نهاده می‌شد! من همان خشت هستم و خاتم پیامبرانم.

اصطلاح پیامبر خاتم در فرهنگ‌نامه شعری مداحان آن حضرت بطوری گسترده تجلی داشته است. عطار در تبیین این ویژگی می‌فرماید:^{۱۹}

در همه آفاق پیغمبر نبود تا یکی پیغمبرش همبر نبود
لیک ختم جمله پیغمبران بود مستغنی نه هم‌چون دیگران
تا بود چون مصطفی پیغمبری چون بود در سابه او دیگری
در فروغ آفتاب خاوری چون کند آخر چراغی ره‌بری

چنین مفهومی نیز در شعر بوصیری فراوان منعکس شده است. او در تفسیر خاتمیت پیامبر تصریح دارد که خاتمیت آن حضرت به معنای این نیست که پیامبران پیش از او به لحاظ مقام و منزلت برجسته‌ترند، بلکه حضرت محمد در میان آنان به‌ترین است:^{۲۰}

إِنْ جَاءَ بَعْدَ الْمُرْسَلِينَ فَفَضَّلَهُ مِنْ بَعْدِهِ جَاءَ الْمَسِيحُ وَ نُوْحُ

- او گر چه بعد از همه پیامبران مبعوث شده است، ولی به لحاظ مقام و منزلت، تمام پیامبران از حضرت نوح تا حضرت عیسی بعد از او جای می‌گیرند.

در جای دیگر بوصیری ابتدا نبوت و ختم آن را به حضرت محمد(ص) نسبت می‌دهد. بوصیری در اثبات مدعای خود به حدیث «كنت نبيا و آدم بين الجسد و الروح» استناد نموده است. مدلول حدیث فوق، این است که تقدیر نبوت حضرت محمد(ص)، هم‌چون دیگر پیامبران، به زمانی بر می‌گردد که حضرت آدم مراحل اولیه آفرینش خود را طی می‌کرد. این امر به موضوع علم مطلق و فراگیر الهی در ارتباط است و به هیچ وجه به معنای این نیست که خداوند نبوت حضرت محمد را قبل از دیگر پیامبران در لوح تقدیر نگاشته است، چون تقدیم زمانی در تقدیر نبوت‌ها به نسبت ذات احدیتی که علم آن مطلق است معنا و مفهومی ندارد.

فَلِلنُّبُوَّةِ إِتْمَامٌ وَ مُبْتَدَأٌ بِهِ وَ لِفَخْرِ تَعْجِيلٌ وَ تَأْجِيلٌ^{۲۱}

- حضرت محمد در امر نبوت هم آغازگر است و هم خاتم؛ افتخارات او در این زمینه هم سابق است و هم لاحق.

بنظر می‌آید بوصیری هم‌چون دیگر صوفی‌مشربان، حدیث پیامبر را بر مبنای اعتقاد و تصورش نسبت به حقیقت محمدی که اولین تجلی ذات احدی می‌داند، تفسیر نموده است.

به هر روی حضرت محمد به عنوان پیامبر خاتم بشمار می‌آید، به اعتبار این‌که بعثت او از پی تمام پیامبران آمده است. این همان مفهومی است که متون شرعی بر آن

دلالتی آشکار دارد. اما آغازگری نبوت را به حضرت محمد نسبت دادن غیرقابل توجیه است؛ چون از طرفی دلیل شرعی بر چنین مدعایی وجود ندارد و از سویی، چنین مسائلی مربوط به عالم غیب است و فهم و درک آن جز از طریق وحی الاهی امکان‌پذیر نیست. با این توصیف تمام آن‌چه شاعران مدیح نبوی در این باره گفته‌اند، چیزی بیش از غلو و افراط صوفیانه نیست.

یکی از فضایل دینی حضرت محمد(ص) که در مدیح نبوی عطار نمود پیدا کرده است، قسم خوردن خداوند به جان آن حضرت است: ﴿لَعْمَرُكَ إِنِّهْم لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْهَمُونَ﴾. اصطلاح «لعمرك» به عنوان منشوری بشمار می‌آید که بیان‌گر عظمت شخصیتی است که دل‌ها به سوی او پرپر می‌زند و ادبا و شاعران به ثنای او زبان می‌گشایند. در این میان جای بسی تعجب است که بوصیری، آن شخصیتی که به کاوش‌گری در شناسایی فضایل پیامبر و انعکاس آن در اشعارش مشهور است، از دست نهادن بر چنین مزیتی که در شعر عطار بوضوح آشکار گردیده غافل مانده است. عطار اصطلاح «لعمرك» را تاج عزت و افتخاری می‌داند که خداوند متعال آن را بر سر پیامبرش حضرت محمد(ص) نهاده است:

- چون «لعمرك» تاج آمد بر سرش کوه حالی در کمر شد بر درش^{۲۲}
- ای قیام فاستقم، معراج تو قم فأنذر، ای لعمرك تاج تو^{۲۳}

شاعران مدیح نبوی چنین توصیفات را فراوان در آثارشان منعکس نموده‌اند و آن را با درون‌مایه‌هایی هم‌چون معجزات پیامبر در آمیخته‌اند، معجزاتی که شاعران، آن را به عنوان پای‌گاه پرتاب به سوی عالم خیال می‌دانند تا با بهره‌گیری از آن بتوانند تصویری زیبا و برازنده جلال ممدوحشان ترسیم نمایند.

معجزات پیامبر

حقیقت معجزه در انجام کاری نمایان می‌گردد که خرق عادت باشد و خارج از چهارچوب قانون اسباب و مسببات انجام پذیرد؛ کاری که خداوند توفیق انجام آن را به مدعی نبوت می‌دهد تا گواهی بر صدق ادعایش باشد.

معجزاتی بسیار به حضرت محمد(ص) منسوب شده که اکثر آن‌ها جعلی است و هیچ‌گونه دلیلی بر صحت وقوع آن‌ها وجود ندارد. زکی مبارک، ادیب و ناقد معاصر مصری، در رد چنین معجزاتی می‌گوید: برخی از روایاتی که در مورد معجزات آمده است، نیاز به تحقیق و بررسی دارد. نسبت دادن چنین معجزاتی به پیامبر شاید ضررش

به مراتب بیش‌تر از نفعش باشد.^{۲۴}

برخی از معجزات پیامبر در شعر عطار و بوصیری هم‌چون دیگر شاعران مدیح نبوی منعکس شده است. این دو شاعر به صورت مفصل به هر کدام از معجزات پیامبر نپرداخته‌اند، بلکه اغلب معجزات را اشاره‌وار در خلال سخنانشان پیرامون فضایل آن حضرت بیان نموده‌اند، جز در مواردی محدود هم‌چون معجزه قرآن کریم در مدیح بوصیری و یا معجزه‌ی اسراء و معراج در شعر عطار.

عطار از معجزه‌ی اسراء و معراج به شیوه‌هایی مختلف در آثار ادبی خود بهره جسته است؛ گاهی آن را به صورت خلاصه در لابه‌لای سخنش پیرامون فضایل پیامبر می‌آورد؛ گاهی بخشی مستقل از اشعار خود را به آن اختصاص می‌دهد. علاوه براین، شاعر از واقعه معراج در تشکیل چارچوب عمومی منظومه‌هایش تأثیر پذیرفته است. این تأثیرپذیری در منظومه‌ی منطق‌الطیر، که از یک سفر عرفانی - روحانی سخن می‌گوید کاملاً هویداست.

به هر روی عطار در بیان داستان معراج به اکثر عناصر داستان که در کتاب‌های حدیث آمده است، اشاره دارد، اما در این میان فراموش نمی‌کند که او یک شاعر صوفی مسلک است، به همین خاطر گاهی معانی و مفاهیم صوفیانه را بر این اصل داستان می‌افزاید؛ تا جایی که با حقیقت داستان، آن گونه که کتاب‌های حدیث و تاریخ روایت کرده‌اند، تفاوت پیدا می‌کند. در تابلوی شاعرانه عطار که این روی‌داد بسیار مهم را از زندگی حضرت محمد(ص) بتصویر کشانده است، خواننده با روی‌دادها و مظاهری بی‌شمار برخورد می‌کند که نشأت گرفته از عاطفه دینی، متکی بر خیال شعری سراینده آن و متأثر از تفکرات صوفیانه است که با اصل داستانی که پیامبر خدا آن را بیان نموده است، هیچ‌گونه ارتباطی ندارد. عطار به تفصیل، پیرامون معجزه معراج سخن گفته است؛ چه این روی‌داد از انعطاف‌پذیری بیش‌تر برخوردار است و زمینه را برای شاعر فراهم می‌کند تا بتواند از طریق آن، افکار صوفیانه خود را در مورد شخصیت حضرت محمد(ص) باسانی بیان کند.

در منظومه‌ی اسرارنامه که محتوی ۱۰۴ بیت پیرامون معراج نبوی است، شاعر سخن خود را در این باب با مقدمه‌ای آغاز می‌کند که در آن، اصل داستان را با احساسات و عواطف شاعرانه‌ی خویش می‌آمیزد. این تعامل شاعرانه، در سخن خیال‌آمیز شاعر که آن را بر زبان جبریل در خطاب به حضرت محمد(ص) جاری ساخته بوضوح آشکار می‌گردد.

درآمد یک شبی جبریل از دور براقی برق رو آورد از نور^{۲۵}
که ای مهتر از این زندان گذر کن به دار الملک روحانی سفر کن

که بسیار انبیا و مرسلینند
همه بر ره نشسته چشم بر راه
فکنده خویشتن حوران زغرفه
فتاده در ملایک بانگ و غلغل
همه شب اختران عالم افروز
تو خود دانم که چندان داری از نور
کنون برخیز پیش آور براق
که می‌دانم چون است اشتیاق

شاعر به دنبال این مقدمه تخیلی که برای آغاز سفر آسمانی پیامبر برگزیده است، به قسمت دوم این سریال روحانی منتقل می‌شود و آغاز این سفر روحانی را بتصویر می‌کشد. در این قسمت، پیامبر سوار بر براق به طرف عالم علوی حرکت می‌کند؛ در مسیرش با بندگان مخلص خدا و پیامبران الهی برخورد می‌کند و به آنان در مفهوم حقیقت وجود، بنابه تعبیر اهل تصوف، درس‌هایی می‌آموزد. سپس به عروج خود ادامه می‌دهد؛ حجاب غیبی را در می‌نوردد و به یک نقطه بسیار بالا می‌رسد که جبریل در نزد آن متوقف می‌شود. آن‌گاه خطاب به حضرت چنین می‌گوید: حضرت! اگر یک گام به جلو آیم در جا می‌سوزم:

براق برق رو زین خطه خاک
مدرس شد عباد مخلصین را
ز صحن خاک در یک طرفه العین
قدم بر ذروه خلد برین زد
شده فیروزه گردون خروشان
به آخر همچنان می‌شد علوجوی
کشیده نزل بر مه ماهی از فرش
بهشت آراسته در بر گشاده
فتاده غلغلی در عرش اعظم
چو در نه پرده نیلی سفر کرد
نیامد هیچ چیزی جای گیرش
چو روشن شد ز نور حق حوالی
که ای سید اگر آیم فراتر

براند و خطبه خواند اول بر افلاک^{۲۴}
سبق داد از حقیقت مرسلین را
بر آمد تا فضای قاب قوسین
علم بر عرش رب العالمین زد
ز بانگ طرّقوی سبزپوشان
ملایک صد هزاران طرّقو گوی
فکنده حمل بر هم حامل العرش
تثیق آویخته مسند نهاده
که آمد صدر و بدر هر دو عالم
ورای پرده غیبی گذر کرد
که بود از هر چه پیش آمد گزیرش
فغان برداشت روح القدس حالی
بسوزد بیش از این پرتو مرا پر

شاعر از این صحنه که برای جبریل ساخته است بهانه‌ای می‌گیرد تا به بیان وجد صوفیانه‌ای پردازد که آن را بر زبان پیامبر در خطابش به جبریل منعکس ساخته است.

این گفت‌وگویی که شاعر آن را بر زبان قهرمانان این داستان جاری ساخته، چیزی جز سخن‌پردازی شاعرانه نیست و با اصل داستان ارتباطی ندارد:

چرا چندین غم شه پر گرفتی	که بانگ لَوْدَنُوتُ در گرفتی ^{۲۷}
هزاران جان همی سوزد در این راه	ترا گو پر بسوز ای پیک درگاه
نمی‌دانند صدیقان سر از پای	غم پر می‌خوری آخر چنین جای
منم در نور حق پروانه کردار	تویی در پر طاووسی گرفتار
پناه از حق طلب از پر چه جویی	سخن از سر رود از پر چه جویی

سپس پیامبر از تمام حجاب‌ها می‌گذرد، به آخرین نقطه عالم ملکوت می‌رسد جایی که به خدا نزدیک می‌شود و از این نزدیک شدن سرمست. او نه تنها خود را فراموش می‌کند، بلکه خویشتن را در لذت جستن از این تقرب حائل و مانعی می‌داند، بنابراین از خویش متنفر می‌گردد و از آن بی‌زاری می‌جوید. در این هنگام پروردگار وارد عمل می‌شود و حضرت را دل‌داری می‌دهد تا از شدت تأثیر این صحنه بر او بکاهد. سپس خداوند از حضرت محمد می‌خواهد آن چه که آرزو دارد بر زبان بیاورد. شاعر، این صحنه تخیلی را که متکی بر یک تصور صوفیانه است چنین بیان می‌کند:

چه بگذشت از جهت ره گشت باریک	به آخر شد به رب العزه نزدیک
چه گویم من در آن حضرت که چون بود	که آن دم از وجود خود برون بود
در آن قربت دلش پر موج اسرار	و از آن دهشت زفانش رفت از کار
ز حس بگذشت وز جان هم گذر کرد	چو بی خود شد زخود در حق نظر کرد
چو از درگه به خلوت‌گه فرو رفت	در آمد نور ربانی و او رفت
در آن هیبت محمد ماند بی‌کار	محمد از محمد گشت بی‌زار
چو حق می‌دید کاو می‌زد پر و بال	به دل‌داری سلامش گفت در حال

در پایان، شاعر پیامبر را در حالی بتصویر می‌کشاند که خداوند از شدت وجد او کاسته و او را از فشار حضور رهانیده است. حضرت لب به سخن می‌گشاید و با پروردگار خویش آرزوهایش را در میان می‌گذارد، آرزوهایی که در بخشش گناهان امتش خلاصه می‌شود:

چو رب العزّه در اسرار آمد	پیامبر نیز در گفتار آمد ^{۲۸}
که یارب امتی دارم گنه کار	به فضل خود ز آتش شان نگه‌دار
ببین زاری و دل سوزی ایشان	لقای خویش کن روزی ایشان
امید جمله می‌دانی، وفا کن	به لطفت جمله را حاجت روا کن
بگفت این و روان شد بلبل قدس	مشام جانش پر مشک از گل انس

از اشعار فوق کاملاً مشخص است که شاعر در برخورد با این درون‌مایه، قسمتی از اصل قصه را با تخیلات شاعرانه و صوفیانه خود آمیخته است. شاعر این شیوه را نیز در منظومه «مصیبت‌نامه» بکار برده است؛ جایی که داستان را با گفت‌وگوی جبرئیل و پیامبر آغاز نموده و با رسیدن حضرت به حق و فنای در آن پایان رسانیده است. شاعر در منظومه مصیبت‌نامه از اسم پیامبر به عنوان وسیله‌ای جهت تصویر کشاندن مرحله فنا بهره جسته است.

میم احمد محو شد پاک آن زمان تا أحد ماند و شد احمد از میان^{۲۹}

در شعر بوصیری نیز داستان اسراء و معراج به عنوان یکی از درون‌مایه‌های اصلی بشمار می‌آید که شاعر بدان توجهی فراوان داشته است. در قصیده «همزیه» و «برده»، شاعر داستان اسراء و معراج را بعد از روی‌داد تاریخی و بسیار مهم هجرت حضرت محمد(ص) به مدینه ذکر می‌کند. روند تاریخی وقوع حوادث در زندگی پیامبر اقتضا می‌کرد که سخن از اسراء و معراج به دلیل تقدم زمانی آن، پیش از بازگویی روی‌داد هجرت صورت گیرد، اما شاعر در ساختار چامه نبوی خود بنابر تسلسل احساسات و عواطف خویش سیر می‌کند و به ترتیب زمانی حوادث پای‌بند نیست. بوصیری در پرداختن به این موضوع، برخلاف عطار، به بیان جزئیات آن و تزییق مفاهیم شاعرانه و صوفیانه در اصل داستان روی‌نیاورده است، بلکه خلاصه‌وار آن را ذکر نموده و در لابه‌لای سخنش پیرامون فضایل پیامبر و بیان معجزاتش آورده است.^{۳۰}

سَرَّيْتِ مِنْ حَرَمٍ لَيْلًا إِلَى حَرَمٍ كَمَا سَرَى الْبَدْرُ فِي دَاجٍ مِنَ الظُّلَمِ
وَبِتَّ تَرْقَى إِلَى أَنْ نَلَيْتَ مَنْزِلَهُ مِنْ قَابِ قَوْسَيْنِ لَمْ تُدْرِكْ وَلَمْ تُرَمِ
وَقَدَّمْتِكِ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ بِهَا وَالرُّسُلِ تَقْدِيمَ مَخْدُومٍ عَلَى خَدَمِ

- شب هنگام از حرمی به سوی حرمی دیگر روانه شدی و در این شب روی، هم چون ماه شب چهارده بودی که در تاریکی شب در حرکت است.
- پیوسته در آن شب به عروج خود در آسمان‌ها ادامه دادی تا به مقام قاب قوسین رسیدی، مقامی که احدی به آن نرسیده و فکر رسیدن به آن را در ذهنش نپرورانیده است.
- در آن شب همه پیامبران تو را بر خودشان مقدم داشتند، همان‌گونه که خادم، مخدوم را بر خود مقدم می‌شمارد.

بوصیری نیز مانند عطار، آن‌گاه که می‌خواهد حالت قرب پیامبر را به خدا در شب معراج بیان کند، اصطلاح «قاب قوسین أو أدنی» را بکار می‌برد. این اصطلاح هم در قرآن آمده و هم در حدیث نبوی. در قرآن کنایه از قرب حضرت محمد به جبرئیل و در

حدیث نبوی کنایه از قرب حضرت به خدا در همان شب است. شاعران مدیح نبوی، همگی از این اصطلاح به همان معنایی که در حدیث نبوی بکار رفته است، بهره جسته‌اند.

مهم‌ترین معجزه پیامبر اسلام که عطار از آن غافل مانده و بوصیری برای آن حسابی ویژه باز کرده و به صورت گسترده در اشعار خود منعکس ساخته، معجزه قرآن کریم است. خداوند در آیه‌ها و سوره‌هایی مختلف به اهمیت این معجزه اشاره می‌کند و تأکید دارد که انس و جن از ایجاد چنین کاری عاجز و درمانده‌اند: ﴿قُلْ لَنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَآ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا^{۳۲}﴾. (بگو: اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند همانند آن را بیاورند، هر چند یک‌دیگر را یاری دهند).

قرآن کریم معجزه‌ای است که به زمانی خاص محدود نیست و در دسترس تمام نسل‌هاست. این معجزه هم‌چون معجزات مادی نیست که تاریخ آن محدود به یک نسل باشد و فقط کسانی که شاهد آن هستند از آن متأثر گردند.^{۳۳} وجه تمایز معجزه قرآن با معجزات پیامبران دیگر در این است که این معجزه از جنس خود رسالت است. چون هر پیامبری مبعوث می‌شود تا پایه‌های بنای زندگی سالم را برنهد و مردم را به سوی خوش‌بختی رهنمون سازد. اما تبدیل شدن عصا به افعی، زنده کردن مردگان و شفای کوران و پیسان در اصل مفهوم رسالت جایی ندارد، گرچه چنین کارهایی فقط توسط پیامبران صورت می‌گیرد.

حضرت علی از پیامبر اکرم درباره قرآن و اهمیت آن در جهت‌دهی به زندگی فردی چنین روایت می‌کند: ﴿قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْآلَاءُ مَا كَانَ قَبْلَكُمْ وَخَبْرٌ مَا بَعْدَكُمْ وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ هُوَ الْفَضْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلُ مَنْ تَرَكَهُ مِنْ جَبَّارٍ قَصَمَهُ اللَّهُ وَمَنْ ابْتَغَى الْهُدَىٰ فِي غَيْرِهِ اضْلَعَهُ اللَّهُ وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَهُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَهُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ هُوَ الَّذِي لَا تَزِيغُ بِهِ الْأَهْوَاءُ وَلَا تَلْتَبِسُ بِهِ الْأَلْسِنَةُ وَلَا يَشْبَعُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ وَلَا يَخْلُقُ عَلَىٰ كَثْرَةِ الرَّدِّ وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ هُوَ الَّذِي لَمْ تَنْتَهِ الْجِنُّ إِذْ سَمِعَتْهُ حَتَّىٰ قَالُوا (إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرَّشْدِ) مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ أَجَرَ وَمَنْ حَكَمَ بِهِ عَدَلَ وَمَنْ دَعَا إِلَيْهِ هَدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.﴾^{۳۳}

- پیامبر خدا فرمودند: هان! آگاه باشید؛ فتنه‌ای رو به روی شماست. به حضرت گفتیم: راه چاره چیست؟ ایشان فرمودند: کتاب خداست. کتابی که از گذشته و آینده خبر می‌دهد. این کتاب برای تمام آن چه که در میان شما رخ می‌دهد معیار قضاوت است، جداکننده حق از باطل است، سخنی گزاف نیست، هر خودمحموری که از کرنش در مقابل آن سرباز زند خداوند او را نابود می‌کند و هر جوینده‌ای که هدایت را در غیر قرآن بجوید خداوند او را گمراه می‌سازد. قرآن ریسمان محکم الاهی است، ذکر حکیم و صراط مستقیم است، در سایه آن خواسته‌ها، نابجا نمی‌شود و زبان‌ها نمی‌لغزد. دانش‌مندان از تلاوت آن بی‌نیاز نمی‌شوند، تکرار آن از تازگی و لطافت آن نمی‌کاهد، شگفتی‌های آن پایانی ندارد. قرآن کلامی است که جنیان به محض شنیدن آن گفتند: ما قرآنی بس شگرف شنیدیم که به سوی رستگاری هدایت می‌کند. کسی که به آن استناد کند مطابق واقعیت سخن می‌گوید و کسی که به آن عمل کند پاداش آن را می‌گیرد، کسی که آن را معیار قضاوت خود قرار دهد عدالت را تحقق می‌بخشد و کسی که به سوی پایبندی به آن دعوت کند به راه راست رهنمون می‌شود.

- بوصیری از این حدیث در توصیف قرآن، تأثیر گرفته است. او در تمام چاره‌هایی که در مدح پیامبر سروده، به وصف قرآن بزرگترین معجزه پیامبر خدا - پرداخته است. معانی و مفاهیمی که شاعر در توصیف این معجزه بکار برده است، با آن چه که در حدیث حضرت علی بیان شده بسیار نزدیک است.^{۳۴}

آیاتِ حَقِّ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثَةٌ	قدیمه صِفَةُ الْمُوصُوفِ بِالْقِدَمِ
لَمْ تَقْتَرِنِ بزمانِ وَهِيَ تُخْبِرُنَا	عَنِ الْمَعَادِ وَعَنِ عَادٍ وَعَنِ اِزِمِ
دَامَتْ لَدِينَا ففَاقَتْ كُلَّ مُعْجِزَةٍ	مِنَ النَّبِيِّينَ اِذْ جَاءَتْ وَلَمْ تَدْمِ
مُحَكَّمَاتٍ فَمَا تُبْقِيْنَ مِنْ شُكْبَةٍ	لِذِي شِقَاقٍ وَما تُبْغِيْنَ مِنْ حِكْمِ
ما حُورِيَتْ قَطُّ اَلْاَعَادَ مِنْ حَرْبٍ	اَعْدَى الْاَعَادِي اِلَيْها مُلْقَى السَّلْمِ
رَدَّتْ بِلَاغَتِها دَعْوَى مُعَارِضِها	رَدَّ الْعَيُورِ يَدَ الْجَانِي عَنِ الْحَرَمِ
لِها مَعانِ كَمَوْجِ الْبَحْرِ فِي مَدَدٍ	وَفَوْقِ جَوْهَرِهِ فِي الْحُسْنِ وَالْقِيَمِ
فَمَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصَى عَجائِبُها	وَلَا تُسَامُ عَلَي الْاِكْثارِ بِالسَّامِ
قَرَّتْ بِها عَيْنُ قارِئِها فَقَلَّتْ لِه	لَقَدْ ظَفِرَتْ بِحَبْلِ اَللّهِ فاعْتَصِمِ
اِنْ تَنَلَّها خَيْفَةٌ مِنْ حَرِّ نَارِ لَظِيٍّ	اَطْفَأَتْ حَرَّ لَظِيٍّ مِنْ وُرْدِها الشَّبِيبِ
وَكَالْمِصْراطِ وَكَالْمِيزانِ مَعْدَلَةٌ	فَالْقِسْطُ مِنْ غَيْرِها فِي النّاسِ لَمْ يَقْمِ

- قرآن آیات حق است که از جانب خداوند بر حضرت محمد نازل شده است؛ آیاتی که محدث است به اعتبار نزول و قدیم است به اعتبار این که کلام موصوف قدیمی است.
- آیاتی که به یک دوره زمانی خاص محدود نیست، چه به ما اطلاعاتی پیرامون معاد در آینده و داستان عاد و ارم در گذشته می‌دهد.
- این معجزه برای همیشه در نزد ما انسان‌ها جاویدان است. به همین جهت است که بر تمام معجزات پیامبران برتری دارد زیرا آن‌ها دوامی نداشته‌اند و محدود به یک زمان خاص بوده‌اند.
- آیات قرآنی محکم و یقینی است و برای مخالف جای شک و تردیدی نمی‌گذارد، این آیات جهت آشکار شدن حقایقتشان نیازی به داوری ندارد.
- هرگاه با آن مخالفتی شود، مخالف، در نهایت چاره‌ای جز تسلیم شدن در مقابل آن ندارد.
- شیوایی و بلاغت آیات قرآنی ادعای هر معارضی را خنثی می‌کند، همان‌گونه که شخص غیور دست متجاوز را از تجاوز به حریمش کوتاه می‌سازد.
- معانی آیات قرآنی هم‌چون موج دریاست که در پی یک دیگر می‌آید، ولی به لحاظ زیبایی و ارزش، از سنگ‌های گران‌بهای آن برتر است.
- شگفتی‌های آن قابل شمارش نیست و تلاوت آن هر چند که زیاد باشد، ملالی ببار نمی‌آورد.
- قاری قرآن با قرائت آن چشمش خنک می‌شود و درونش آرام می‌گیرد. خطاب من به چنین قاری، این است که در حقیقت به ریسمان الاهی چنگ زده‌ای، پس باید آن را محکم بگیری.
- اگر این آیات را جهت مصون ماندن از گرمای آتش دوزخ تلاوت کنی با آب خنکش گرمای آتش را از بین می‌بری.
- آیات قرآنی هم‌چون راهی راست است که آدمی را به سرمنزل مقصود می‌رساند و یا مانند ترازویی است که دادگری در بین مردم بدون تکیه به آن تحقق نمی‌یابد.
- علاوه بر درون مایه‌هایی که برشمردیم مضامینی دیگر وجود دارد که دو شاعر به آن توجهی خاص نشان داده‌اند و فراوان آن را در اشعارشان منعکس ساخته‌اند، چه کاملاً با گرایش صوفیانه آن‌ها سنخیت دارد. یکی از مهم‌ترین درون مایه‌هایی که مبتنی بر یک تفکر صوفیانه است، حقیقت محمدی است.

حقیقت محمدی بر مبنای تفکرات صوفیانه نخستین جلوه‌ای از ذات احدیت است که از آن تا بی‌نهایت، جلوه‌هایی متعدّد بوجود آمده است.^{۳۵} به بیان دیگر نور محمدی نخستین مخلوق خداوند است که از آن نور هر موجودی وجود خود را بدست آورده و هر پیامبر و ولی علم خود را از آن کسب نموده است. این مفهوم که در بین اهل تصوف پیرامون حقیقت محمدی رواج پیدا کرده است، یک مفهوم وارداتی و ساختگی است که هیچ ارتباطی با تصوف صحیح اسلامی ندارد. دکتر زکی مبارک در این باره می‌گوید: «برای من بعد از تأمل چندین ساله مشخص شد که اهل تصوف خواستند شخصیت حضرت عیسی را که در نزد مسیحی‌ها ابعادی مختلف دارد، به یغما برند و آن را به پیامبر اسلام نسبت دهند؛ اگر حضرت عیسی در نزد مسیحیان فرزند خداست، محمد فراتر از آن است، چون بر همه چیز تواناست. او اصل وجود اوست. اگر محمد نبود خداوند هیچ موجودی را بوجود نمی‌آورد.»

بر مبنای همین تفکر است که شعرای تصوف مفهوم حقیقت محمدی را در آثار ادبی خودشان گنجانیده‌اند. عطار به عنوان یک شاعر صوفی مسلک گاهی حضرت محمد را با تکیه بر چنین مفهومی ستوده است. بنابراین در سروده‌های عطار حضرت محمد به دو صورت متفاوت آشکار گشته است؛ صورت نخست متعلق به مرحله پیش از ظهور جسمانی حضرت است، به اعتبار این که او اصل حیات و دریچه نور وجود است که همه اجزای عالم وجود، تنها از طریق این دریچه، توان رسیدن به نور مطلق دارند، چه تمام موجودات دنیوی و اخروی طفیلی وجود اویند. (بنابه تعبیر اهل تصوف)

صورت دوم متعلق به مرحله پس از ظهور جسمانی حضرت محمد است. ابیات ذیل نمونه‌هایی است که شاعر در تبیین مفهوم حقیقت محمدی سروده است.^{۳۶}

هر دوگیتی از وجودش نام یافت	عرش نیز از نام او آرام یافت
همچو شب‌نم آمدند از بحر جود	خلق عالم بر طفیلش در وجود
نور او مقصود مخلوقات بود	اصل معدومات و موجودات بود
آفرینش را جز او مقصود نیست	پاک دامن‌تر از او موجود نیست
آن چه اول شد پدید از غیب غیب	بود نور پاک او بی هیچ ریب
بعد از آن آن نور عالی زد علم	گشت عرش و کرسی و لوح و قلم
یک علم از نور پاکش عالم است	یک علم ذریت است و آدم است
چون شد آن نور معظم آشکار	در سجود افتاد پیش کردگار
قرن‌ها اندر سجود افتاده بود	عمرها اندر رکوع استاده بود
حق بداشت آن نور را چون مهر و ماه	در برابر، بی جهت، تا دیرگاه
پس به دریای حقیقت ناگهی	برگشاد آن نور را ظاهر رهی

چون بدید آن نور، روی بحرِ راز
در طلب بر خود بگشت او هفت بار
بعد از آن، آن نور پاک آرام یافت
عرش و کرسی عکسِ ذاتش خاستند
جوش در وی اوفتاد از عَزّ و ناز
هفت پرگار فلک شد آشکار
عرش عالی گشت و کرسی نام یافت
بس ملایک از صفاتش خاستند

این ادعاهایی که عطار در لابه‌لای مدیح نبویش گنجانیده است، نه در قرآن دلیلی بر صحت آن وجود دارد و نه در سنت صحیح نبوی. احادیثی هم که پیشینیان از اهل تصوف بر صحت ادعایشان بدان استناد کرده‌اند، همگی جعلی و باطل است، چون مخالف نص صریح قرآن است. آیات قرآنی بارها تأکید بر این نکته داشته است که حضرت محمد(ص) بشری مانند دیگر انسان‌هاست؛ بشری از فرزندان آدم است و تولد، زندگی و مرگش مانند دیگر انسان‌هاست؛ خلق و امر به دست او نیست و وجود هیچ موجودی از او سرچشمه نگرفته است. خداوند باری تعالی در بیان حقیقت حضرت محمد می‌فرماید:

- ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا^{۳۹}﴾. (بگو من انسانی هستم همانند شما. به من وحی می‌شود هر آینه خدای شما خدایی است یکتا. هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد).
- ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ^{۴۰}﴾. (بگو: من مالک سود و زیان خود نیستم، مگر آن‌چه خدا بخواهد. اگر علم غیب می‌دانستم بر خیر خود بسی می‌افزودم و هیچ شری به من نمی‌رسید. من کسی جز بیم دهنده و مزده دهنده‌ای برای مؤمنان نیستم).
- ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بَدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِيَكُمُ أَنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ^{۴۱}﴾. (بگو: من در میان دیگر پیامبران پدیده‌ای تازه نیستم، و نمی‌دانم که بر من یا شما چه خواهد رفت. من از چیزی جز آن‌چه به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم و من جز بیم دهنده‌ای آشکار نیستم).

- آیات قرآنی که امت اسلامی را از گرفتار شدن در سیاه چال‌های افراط و غلو پیرامون حضرت محمد بر حذر داشته است فراوان است. احادیثی بی‌شمار نیز در این باره از حضرت محمد نقل شده است:
- ﴿لَا تُطْرُونِي كَمَا أَطَرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ﴾^{۴۲}.
- مرا ستایش نکنید آن گونه که نصاری حضرت عیسی را ستایش کرده‌اند. من بنده خدا هستم، پس بر شما لازم است که بگویید: بنده و پیامبر خداست.
- شخصی به حضرت محمد(ص) چنین گفت: مَا شَاءَ اللَّهُ وَشِئْتِ. پیامبر خدا در اعتراض به این عبارت غلوآمیز فرمودند: ﴿أَجَعَلْتَنِي وَاللَّهِ عَدْلًا بَلْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ﴾^{۴۳}.
- انس بن مالک (رض) روایت می‌کند که حضرت محمد(ص) فرمودند: ﴿أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِتَقْوَاكُمْ وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَاللَّهِ مَا أَحَبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَنْزِلَتِي الَّتِي أَنْزَلَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ﴾^{۴۴}.
- ای مردم! تقوا پیشه کنید، اهریمن شما را فریب ندهد؛ من محمد بن عبدالله بنده و فرستاده خدا هستم. به خدا قسم دوست ندارم مرا فراتر از آن جای گاهی که خداوند به من عطا فرموده است قرار دهید.
- بلی پیامبر اسلام، حضرت محمد(ص)، که برخی در مدح او افراط و زیاده‌روی کرده‌اند، وجودش را ازلی و سابق عدم معرفی کرده‌اند و او را سرچشمه هر وجودی دانسته‌اند، یاران و اهل بیت خود را چنین تربیت کرده است که با وجود منزلت و جایگاهش بشر و مخلوقی بیش نیست، امید به رحمت پروردگار دارد و از عذاب او بیم‌ناک است.
- آیا با وجود این همه روشن‌گری‌هایی که در قرآن و سنت صحیح نبوی پیرامون حقیقت محمدی آمده، شایسته است شاعری که خود را منسوب به شریعت حضرت محمد(ص) می‌داند و مدعی عشق به اوست، برخلاف آن بینات ربّانی زبان بگشاید و چنین گوید:
- آن چه اول شد پدید از غیب غیب بود نور پاک او بی هیچ ریب
بعد از آن نور عالی زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم

بیش‌تر مدایح نبوی که در اواخر عصر عباسی و بعد از آن سروده شده، در برگیرنده چنین معانی و مفاهیمی بوده است. بوصیری نیز متأثر از این جریان شده و چنین مفهومی را در اشعار خود، هرچند به مقدار اندک، منعکس ساخته است:

- کان سِرّاً فی ضمیر الغیبِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ کَوْنٌ أَوْ یَکُونَ^{۴۵}
- محمّدٌ خَبِیْتُ بِالنُّورِ طِیْنَتَهُ مُحَمَّدٌ لَمْ یَزَلْ نُورًا مِنَ الْقِدَمِ

- او در نهان خانه غیب قبل از این که جهانی آفریده شود رازی نهفته بود.
- محمّد شخصیتی است که طبیعت او با نور مستور گشته است، محمد پیوسته از ازل نور بوده است.

شاعر در این دو بیت بر مبنای اعتقادش به حقیقت محمّدی نور آن حضرت را ازلی و سابق تمام موجودات جهان معرفی می‌کند. در قصیده «برده» شاعر در ستایش پیامبر به مفاهیمی اشاره می‌کند که ریشه در اعتقاد به حقیقت محمدی دارد.^{۴۶}

فَإِنَّ مِنْ جُودِكَ الدُّنْيَا وَضَرَّتْهَا^{۴۷} وَمِنْ عُلُومِكَ عِلْمَ اللُّوحِ وَالْقَلَمِ

- وجود دنیا و آخرت از بخشش و عطای توست و علم لوح و قلم از یافته‌های علمی توست.

شاعر در این ابیات دنیا و آخرت را از عطا و بخشش پیامبر می‌داند. بدیهی است که انسان چیزی را می‌بخشد که مالک آن باشد. پس مفهوم این بیت چنین است که دنیا و آخرت ملک پیامبر است. این مفهوم با آیات قرآنی تضاد دارد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنَّا لَنَّا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ﴾^{۴۸}. براین اساس نه دنیا و آخرت ملک پیامبر است و نه این که هر دو به خاطر پیامبر آفریده شده است.

مصراع دوم این بیت نیز در برگیرنده غلوّی است که مخالف نص صریح قرآن است. قرآن تصریح دارد که کلید غیب نزد خداوند است و حضرت محمد از غیب چیزی نمی‌داند، جز همان مقدار محدودی که خداوند به او اطلاع داده است. در هیچ جای قرآن و سنت نیامده است که خداوند پیامبرش را از تمام آن چه که در لوح محفوظ وجود دارد آگاه ساخته است، بلکه قرآن و سنت تصریح دارد که حضرت محمد حتی نسبت به برخی از مسایلی که در حیات ایشان اتفاق می‌افتاد، اطلاعی نداشته است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَي النَّفَاقِ لَأَ تَعْلَمَهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾^{۴۹}. (گروهی از اعراب بادیه نشین که گرد شما را گرفته‌اند منافقند و از اهل مدینه گروهی نیز هستند که بر نفاقشان اصرار می‌ورزند، تو آن‌ها را

نمی‌شناسی بلکه ما از (نقشه) آن‌ها آگاهیم.) از پیامبر نیز روایت شده است: ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّهُ يَأْتِنِي الْخَصْمُ، فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أُبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ، فَأَحْسَبُ أَنَّهُ صَادِقٌ فَأَقْضِي لَهُ بِدَلِكٍ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ، فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ، فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ لِيَتْرُكْهَا^{۵۰}﴾.

- من بشری بیش نیستم، افراد درگیر به نزد من می‌آیند شاید سخن یکی از شما گویاتر از دیگری باشد و من (به حکم انسان بودنم) تصور کنم که او راست می‌گوید و براساس شنیده‌ها به نفع او قضاوت کنم، کسی که در قضاوت حق مسلمانی دیگر را به او داده‌ام باید بداند که آن پاره آتش است. چنین فردی مختار است که آن را بگیرد یا از آن صرف نظر کند.

حاصل امر این که چنین ادعاهایی با دین ارتباطی ندارد، بلکه زائیده تفکری است که تحت تأثیر آیین و فرهنگ‌هایی مختلف قرار گرفته است؛ در آن حق با باطل آمیخته گشته و با زیوری فریبنده چنین مفاهیمی را در جامعه اسلامی منتشر ساخته است. به دلیل تأثیرگذاری مفهوم حقیقت محمدی بر تفکر شاعران، عده‌ای به تحریف فضایل حضرت محمد(ص) از جای‌گاه اصلیش روی آورده‌اند و آن را با توصیفات که با حقیقت محمدی سنخیت دارد مدح و ثنا گفته‌اند. یکی از درون‌مایه‌هایی که شاعران آن را در ستایش حضرت محمد منعکس ساخته و در انعکاسش راه انحرافی را برگزیده‌اند ترجیح پیامبر بر دیگر پیامبران است.

برتری دادن حضرت محمد(ص) بر دیگر پیامبران

حضرت محمد(ص) در حقیقت قرآنی مجسم بود که به احکام کتاب الاهی پای‌بند بود و در تمام جوانب زندگیش آن را اجرا می‌نمود. او در جامعه اسلامی به عنوان الگویی انسانی مطرح است تا دیگران جهت پیمودن راه نجات و خوش‌بختی به او اقتدا کنند: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَصِيرًا^{۵۱}﴾ (برای شما که به خداوند و روز قیامت امید دارید و خدا را فراوان یاد می‌کنید، شخص رسول الله الگویی پسندیده است.) حضرت محمد(ص) پیامبر خاتم و رحمت عالمیان است، دارای شخصیتی ستودنی است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ^{۵۲}﴾ با این وجود برای توصیف شخصیت پیامبر خط قرمزی وجود دارد که نباید از آن گذر نمود؛ چون برخلاف مبانی شرعی و متعارض با اصول اخلاقی است، اصولی که شخص را

ره‌نمون می‌سازد تا چه‌گونه با افرادی که در جامعه انسانی از جای‌گاهی خاص برخوردارند رفتار نماید.

از جمله مسائلی که از نظر شرعی، اخلاقی و ادبی در محدوده ممنوعه جای می‌گیرد، ترجیح دادن پیامبر بر دیگر پیامبران است. البته ترجیحی که همراه با تعیین و تحدید باشد، چه چنین ترجیحی نوعی تحقیر برای مرجوح علیه بشمار می‌آید. این نوع ترجیح با اخلاق والایی که خداوند باری تعالی و پیامبرش حضرت محمد(ص) به آن دستور داده‌اند منافات دارد. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^{۵۳}. (بگو: به خدا و آنچه بر ما و بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و فرزندان او نیز آنچه بر موسی و عیسی و دیگر پیامبران از جانب خدا نازل شده است ایمان آورده‌ایم و میان هیچ یک از پیامبران فرقی نمی‌نهییم و همگی تسلیم اراده او هستیم).

در جایی دیگر خداوند به پیامبرش توصیه می‌کند که به پیامبران پیش از خود اقتدا کند و در مسیر آن‌ها گام بردارد. ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾ * ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ﴾^{۵۴}. (پیامبران مذکور کسانی هستند که ما به آنان کتاب، فرمان و مقام نبوت عطا کردیم، اگر این قوم به نبوت پیامبران ایمان نیاورند ما قومی برای نشر تعالیم آن گمارده‌ایم که منکر آن نیستند. پیامبران الهی کسانی هستند که خداوند آنان را هدایت نموده است، پس ای محمد به روش آنان اقتدا کن).

اما برخی از شاعران مدیح نبوی به دلیل تأثیرپذیری از مفهوم حقیقت محمدی که در محافل اهل تصوف رایج است، نه تنها به ترجیح حضرت محمد(ص) بر یک پیامبر مشخص و معین دست زده‌اند، بلکه پا را فراتر نهاده، به دیگر پیامبران در مقایسه با حضرت محمد با دیده تحقیر نگریسته‌اند. عطار نیز با وجود اشعار خوبی که دارد، در پرداختن به این موضوع، تحت تأثیر جریان تصوف قرار گرفته و در ترجیح حضرت محمد بر حضرت موسی چنین می‌سراید:^{۵۵}

زهی موسی عمران بر در تو به هارونی میان در بسته محکم
زهی دربان تو بختی افلاک شده چوبک زنت عیسی مریم

این نوع گرایش بوضوح در منطق‌الطیر عطار نمایان گشته است، جایی که شاعر، موسی بن عمران را به هنگام مشاهده جلال و شکوه حضرت محمد(ص) به موسیچه تشبیه می‌کند:^{۵۶}

<p>چون شود سیمرغ جانش آشکار رفت موسی بر بساط آن جناب چون به نزدیک او شد از نعلین دور باز در معراج شمع ذوالجلال موسی عمران اگر چه بود شاه این عنایت بین که بهر جاه او چاکرش را کرد مرد کوی خویش موسی عمران چو آن رتبت بدید گفت: یا رب ز امت او کن مرا</p>	<p>موسی از دهشت شود موسیچه‌وار خلع نعلین آمدش از حق خطاب گشت در وادی المقدس غرق نور می‌شنود آواز نعلین بلال هم نبود آنجاش با نعلین راه کرد حق با چاکر درگاه او داد با نعلین راهش سوی خویش چاکر او را چنان قربت بدید در طفیل همت او کن مرا</p>
--	---

شاعر در ابیات بالا علاوه بر ترجیح حضرت محمد بر حضرت موسی، مقایسه‌ای نیز میان حضرت موسی و حضرت بلال انجام می‌دهد و چنین نتیجه می‌گیرد که جای‌گاه برجسته بلال در نزد پروردگار به گونه‌ای است که حضرت موسی از خداوند می‌طلبد که او را از امت حضرت محمد(ص) قرار دهد تا به این جای‌گاه والا دست یابد. شاعر در انجام این مقایسه به حدیثی استناد کرده است که در آن حضرت محمد(ص) خطاب به بلال می‌گوید: ﴿يَا بِلَالُ حَدِّثْنِي بِأَرْجَى عَمَلٍ عَمَلْتَهُ عِنْدَكَ فِي الْإِسْلَامِ مَنَفَعَةٌ فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّيْلَةَ خَشَفَ نَعْلَيْكَ بَيْنَ يَدَيَّ فِي الْجَنَّةِ﴾. قَالَ بِلَالٌ مَا عَمَلْتُ عَمَلًا فِي الْإِسْلَامِ أَرْجَى عِنْدِي مَنَفَعَةً مِنْ أُنِّي لَا أَتَطَهَّرُ طَهُورًا تَامًا فِي سَاعَةٍ مِنْ لَيْلٍ وَلَا نَهَارٍ إِلَّا صَلَّيْتُ ذَلِكَ الطُّهُورِ مَا كَتَبَ اللَّهُ لِي أَنْ أُصَلِّيَ^{۵۷}

- ای بلال بعد از پذیرش اسلام چه کاری انجام داده‌ای که از نظر شما به لحاظ منفعت امیدوارکننده‌تر است، چون من امشب صدای نعل شما را در بهشت پیش روی خودم شنیدم. بلال گفت: بعد از مسلمان شدنم کاری انجام نداده‌ام که به سودمندی آن امیدوارتر باشم جز این که هرگاه وضو می‌گرفتم، خواه در روز یا شب باشد، با همان وضو به اندازه‌ای که خداوند برای من میسر می‌نمود، نماز می‌خواندم. انجام چنین مقایسه‌ای با تکیه بر این حدیث به دلیل اختلاف فضای آن با آیه قرآنی، نادرست و دور از واقعیت است. حدیث نبوی حکایت از آن دارد که پیامبر خدا، بلال حبشی را در خواب دیده است که در بهشت حضور دارد و از نعمت‌های آن بهره

می‌گیرد؛ اما آیه قرآنی دلالت بر مدال افتخاری دارد که حضرت موسی، با خطاب ربّانی، آن را بدست آورده و کلیم الاهی شده است: ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ﴾^{۵۸} (من پروردگار تو هستم. پای افزایش را بیرون کن که اینک در وادی مقدس طوی هستی. من تو را برگزیده‌ام، پس به آن چه به تو وحی می‌شود گوش فرا دارد.) علاوه بر این، در انجام چنین مقایسه‌ای مخالفتی آشکار با دستور پیامبر وجود دارد که از ترجیح دادنش بر حضرت موسی نهی فرموده است: ﴿لَا تَفْضُلُونِي عَلَىٰ مُوسَىٰ بْنِ عِمْرَانَ﴾ (مرا بر حضرت موسی بن عمران ترجیح ندهید.)

برخی پرداختن به چنین مقایسه‌ای را توجیه می‌کنند. آنان چنین موضع‌گیری‌هایی را نوعی مقابله با دشمنی می‌دانند که برای تضعیف باورهای جامعه اسلامی، بی‌حرمتی به اسلام و اهانت به شخصیت پیامبر را در پیش گرفته است. بدیهی است هر نوع درگیری با دشمن، عمل کرد شخصی را که در دفاع از پیامبر برخلاف تعالیم آن حضرت قدم برداشته است، توجیه نمی‌کند. ممکن نیست از ساختمان بهم پیوسته نبوت دفاعی صورت گیرد که مدافع، شخصاً در تضعیف خشت‌های اساسی آن دست داشته باشد و فقط یکی از آن‌ها را تقویت نماید. پیامبران، بنابه تعبیر حضرت محمد(ص)، همگی هم‌چون ساختمانی واحد هستند که هر کدام خشتی از آن را تشکیل می‌دهند.

علاوه بر چنین مقایسه‌ای، عطار روشی دیگر در راستای همین درون مایه بکار برده است، روشی که بر پایه برتر انگاری عام بدون محدود کردن آن به شخصی خاص شکل گرفته است. آن چه که روشن است این است که در تعمیم بر خلاف تحدید، شخصی خاص مورد تحقیر قرار نمی‌گیرد بلکه هدف از آن تأکید بر افضلیت ممدوح است، جز در صورتی که شاعر، از روی قصد عباراتی را بکار برد که در آن تحقیر و بی‌حرمتی به غیر ممدوح باشد:^{۵۹}

فرمانده ملک انبیا کیست؟ تُوی	مصدق تعز من تشا کیست؟ تُوی
روشن نظر لقد رأی کیست؟ تُوی	هم دامن خلوت دنا کیست؟ تُوی

بر درگه حق کراست این عز که تراست؟	وزعالم قدس این مجاهز که تراست
حقاً که نیافت هیچ پیغمبر حق	این منزلت و مقام و معجز که تراست!

در شعر بوصیری نیز برتری دادن پیامبر اسلام بر دیگر پیامبران به دو صورت عام و محدودش نمود داشته است:^{۶۰}

كَيْفَ تَرْقَى رَقِيَّتَكَ الْاَنْبِيَاءُ	يا سماء ما طاولتْها سماء
لَمْ يُسَاوُوكَ فِي غَلَاكِ، وَقَدْ حَا	لَ سَنَا مِنْكَ دُونَهُمْ وَسَنَا
اِنَّمَا مَثَلُوا صِفَاتِكَ لِلنَّاسِ	سِ كَمَا مَثَل النَّجُومِ الْمَاءِ
اَنْتَ مِصْبَاحٌ كُلُّ فُضْلٍ فَمَا تَمُدُّ	دِرْ اِلَّا عَنِ ضَوْوِنِكَ الْاَضْوَاءِ

- پیامبران چه‌گونه توان رسیدن به مقام والای تو را دارند، ای سپهری که هیچ سپهری به بلندای آن نمی‌رسد.

- هیچ کدام از پیامبران در مقام و منزلت با تو برابر نیستند، چه مانعی از پرتو نور جمالت و جای‌گاه والایت در راه رسیدن آنان به این مقام برجسته وجود دارد.

- آن‌ها از صفات نیکوی تو به همان اندازه بهره برده‌اند و برای مردم بنمایش گذاشته‌اند که آب از شکل ستارگان بنمایش می‌گذارد. (تنها جلوه‌هایی ناچیز از عظمت اخلاق تو در رفتار آن‌ها منعکس شده است).

- تو، ای محمد، چراغ هر فضیلتی و نور تو منبع تمام نورهاست.

شاعر در این ابیات حضرت محمد(ص) را به لحاظ جمال صورت، سیرت و والامقامی، برتر می‌داند. او از دو واژه «سنا» و «سنا» به ترتیب برای بیان جمال خلقت حضرت و مقام والایش استفاده می‌کند. هم‌چنین شاعر در تبیین ویژگی‌های شخصیتی پیامبر، نسبت اخلاق او را در مقایسه با دیگر پیامبران هم‌چون نسبت اجرام ستارگان در مقایسه با شکل مصغر آن بر روی آب می‌داند. شاعر به دنبال این تصویر شاعرانه که بوی تحقیر و کوچکی شماری از آن بمشام می‌رسد، تصریح دارد: حضرت محمد چراغ تمام فضیلت‌هاست و هر فضیلتی که در عالم وجود ظاهر شده، چه در گذشته و چه در آینده، منبعی جز ذات پیامبر اکرم ندارد. به دنبال این ترجیح عام، شاعر به ترجیح معین و محدود نیز دامن زده و مقایسه‌ای میان علم حضرت محمد و آدم، ابوالبشر، انجام داده است و چنین مطرح می‌کند که حضرت محمد اصل علوم را در اختیار دارد، در حالی که حضرت آدم از آن محروم و فقط از نام‌ها و مفاهیم سطحی آن بهره‌ای برده است:

لَكَ ذَاتُ الْعُلُومِ مِنْ عَالَمِ الْغَيْبِ ————— سَبِّ وَمِنْهَا لِآدَمَ الْأَسْمَاءُ

- اصل علوم که مرتبط به عالم غیب است از آن توست و آدم فقط از نام‌ها و مفاهیم سطحی آن آگاهی دارد.

در قصیده «نونیه» بوصیری پیامبر خدا را بر حضرت موسی ترجیح می‌دهد. او در این ترجیح، از حادثه اسراء و معراج به عنوان دلیلی بر صحت مدعای خود بهره

می‌جوید:^{۶۱}

قَدْ عَلِمَا بِالرُّوحِ وَالْجِسْمِ عُلَاً رَجَعَتْ مِنْ دُونِهَا الرُّوحُ الْأَمِينَا
وَرَأَى مِنْ قَابِ قَوْسَيْنِ الَّذِي زِدَّ مُوسَى ذَنْبَهُ مِنْ طُورِ سِينَا

- در شب معراج، حضرت با روح و جسم به مقامی بسیار والا رسید که جبریل توان رسیدن به آن جا را نداشت.
- در مقام «قاب قوسین» چیزهایی را مشاهده کرد که حضرت موسی در طور سینا از آن محروم ماند.

تأثیرپذیری شاعر از مفهوم حقیقت محمدی در ترجیح حضرت محمد بر دیگر پیامبران در این سخن او کاملاً هویداست:^{۶۲}

وَكُلَّ آيِ آتَى الرَّسُولِ الْكِرَامَ بِهَا فَإِنَّمَا أَتَّصَلْتُ مِنْ نُورِهِ بِهِمْ

- هر معجزه‌ای که پیامبران بزرگوار آن را ارائه داده‌اند به واسطه نور حضرت محمد به آنان رسیده است.

شاعر سرچشمه هر نوع معجزه‌ای را که توسط پیامبران دیگر صورت گرفته است به نور حضرت محمد(ص) نسبت داده است، چه از نور ازلی پیامبر موفق به اجرای آن بوده‌اند. بوصیری با چنین دیدگاهی که دارد، در جایی دیگر حضرت محمد را مدد رسان پیامبران معرفی می‌کند که در تنگ‌ناهای زندگی به دادشان رسیده و آنان را نجات داده است.^{۶۳}

وَشَفَى أَيُّوبَ مِنْ ضُرِّ كَمَا سَرَّ يَعْقُوبَ وَقَدْ كَانَ حَزِينَا
وَخَلَّى لُ اللَّهِ هَمَّتْ قُوَّةَهُ أَنْ يَكِيدُوهُ فَكَانُوا الْأَخْسَرِينَا
وَبُنُورِ الْمُصْطَفَى إِطْفَاءً مَا أَوْقَدُوهُ وَتَوَلَّوْا مُدْبِرِينَا

- خداوند به خاطر حضرت محمد بیماری را از حضرت ایوب برطرف کرد و حضرت یعقوب را بعد از این همه اندوه خوش حال ساخت.
 - قوم حضرت ابراهیم قصد داشتند که با تیرگیشان او را نابود سازد، اما خود زیان کار گشتند.
 - چون به وسیله نور حضرت مصطفی آتشی را که شعله‌ور ساخته بودند خاموش گشت، بسختی شکست خوردند.
- چنین مقایسه‌ای در حق پیامبران الهی، از کسانی انتظار می‌رود که نه مقاصد شرع را می‌دانند و نه از حکمت ارسال رسولان فهمی درست دارند.

در مدیح نبوی بوصیری، به درون‌مایه‌هایی بر می‌خوریم که عطار به آن توجهی نداشته است. در این باره می‌توان از جهاد پیامبر به عنوان نمونه‌ای از این درون‌مایه‌ها یاد کرد. او در این مضمون به شجاعت حضرت محمد و یارانش در میدان کارزار اشاره دارد و سعی و تلاش آنان را برای نهادینه کردن یگانه پرستی و برطرف ساختن بت‌پرستی می‌ستاید.

نتیجه‌گیری

بوصیری و عطار در بیش‌تر موارد به ارائه افکار و معانی مشترک پرداختند. این هم‌گونی در معنا، بدین سبب است که آنان در تصوّرشان نسبت به شخصیت پیامبر تحت تأثیر منابعی مشترک هم‌چون: قرآن، سنت، کتاب‌های تاریخی و آثار و روایت‌های اهل تصوف قرار گرفته بودند.

در مدیح نبوی این دو شاعر صوفی مسلک، گاهی درون‌مایه‌هایی بچشم می‌خورد که مبالغه در آن به حدّی است که با آیات قرآنی و احادیث نبوی در تضاد آشکار است.

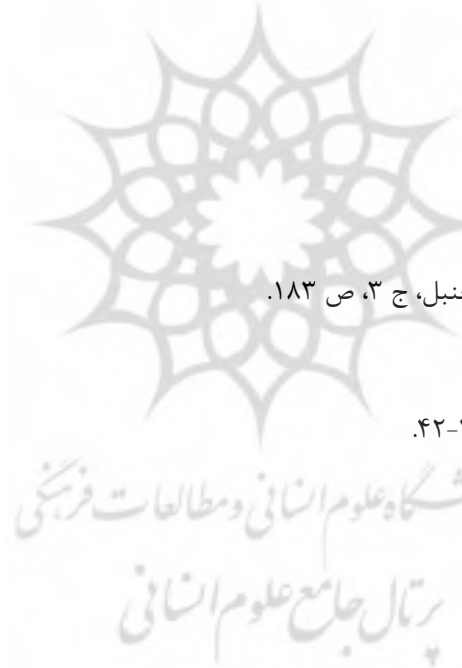
پر بسامدترین درون‌مایه در مدیح نبوی عطار، معراج نبوی است. فراوانی درون‌مایه در مدیح نبوی بوصیری بیش از عطار بوده است. بوصیری به معجزه قرآن کریم توجهی خاص نشان داده است، در صورتی که عطار به چنین درون‌مایه‌ای نپرداخته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. مصیبت‌نامه، ص ۲۰.
۲. اسرارنامه، ص ۱۱.
۳. دیوان عطار، ص ۳۸.
۴. دیوان بوصیری، ص ۴۹۰.
۵. همان، ص ۶۳.
۶. دیوان عطار، ص ۶۶۵.
۷. مصیبت‌نامه، ص ۲۲.
۸. دیوان بوصیری، ص ۵۹-۶۰.
۹. همان، ص ۴۳.

۱۰. التوبة/۲۴.
۱۱. منطق الطير، ص ۹۴.
۱۲. النساء / ۱۱۳.
۱۳. الأنبياء/۱۰۷.
۱۴. القلم/۴.
۱۵. الحجر/۷۲.
۱۶. اسرارنامه، ص ۱۰.
۱۷. دیوان بوصیری، ص ۱۳۱.
۱۸. الأحزاب/۴۰.
۱۹. مصیبت‌نامه، ص ۲۲.
۲۰. دیوان بوصیری، ص ۱۵۶.
۲۱. همان، ص ۳۹۰.
۲۲. منطق الطير، ص ۹۳.
۲۳. مصیبت‌نامه، ص ۲۸.
۲۴. اللدائخ النبویة فی الأدب العربی، ص ۲۰۹.
۲۵. اسرارنامه، ص ۱۵.
۲۶. همان، ص ۱۵.
۲۷. همان، ص ۱۶-۱۷.
۲۸. همان، ص ۱۸.
۲۹. مصیبت‌نامه، ص ۲۶.
۳۰. دیوان بوصیری، ص ۵۲.
۳۱. الإسراء/۸۸.
۳۲. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۳۷۰.
۳۳. سنن الدارمی، ج ۲، ص ۴۳۵.
۳۴. دیوان بوصیری، ص ۴۳۱-۴۳۲.
۳۵. التصوف الإسلامی فی الأدب و الأخلاق، ص ۱۹۷.
۳۶. منطق الطير، ص ۲۴۴-۲۴۵.
۳۷. الطفیل: موجود زنده‌ای که وجودش وابسته به وجود چیزی دیگر باشد.
۳۸. علم زدن: کنایه از نمایان ساختن.
۳۹. سورة الکهف/۱۱۰.
۴۰. سورة الأعراف/۱۸۸.

۴۱. سورة الحقاف/۹.
۴۲. صحيح البخارى، ص ۸۸۵.
۴۳. مسند الإمام احمد، ج ۱، ص ۳۵۴.
۴۴. همان، ج ۳، ص ۶۲۳.
۴۵. ديوان بوسيرى، ص ۴۵۹.
۴۶. همان، ص ۴۴۰.
۴۷. ضرة: هوو. در اين جا شاعر اين كلمه را استعاره براى آخرت بكار برده است.
۴۸. سورة الليل/۱۳.
۴۹. التوبة/۱۰۱.
۵۰. اللؤلؤ و المرجان فيما اتفق عليه الشيخان، ص ۴۳۹.
۵۱. الأحزاب/۲۱.
۵۲. سورة القلم/۴.
۵۳. سورة آل عمران/۸۴.
۵۴. سورة الأنعام/۸۹-۹۰.
۵۵. ديوان عطّار، ص ۶۶۴.
۵۶. منطق الطير، ص ۲۴۷.
۵۷. مسند الأمام احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۸۳.
۵۸. سورة طه/۱۲-۱۴.
۵۹. مختارنامه، ص ۸۸.
۶۰. ديوان بوسيرى، ص ۴۱-۴۲.
۶۱. همان، ص ۴۶۰.
۶۲. همان، ص ۴۲۶.
۶۳. همان، ص ۴۵۹.



کتاب‌نامه

۱. القرآن الکریم.
۲. آیتی، عبدالمحمد: ترجمه قرآن مجید. تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۷ هـ ش.
۳. ابن حنبل، احمد بن محمد: مسند الإمام احمد. بیروت، دار إحياء التراث العربی. (بی تا)
۴. بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل: صحیح البخاری. تحقیق: خلیل مأمون شیخه. بیروت، دارالمعرفة، ۲۰۰۴ م.
۵. بوصیری، محمد: دیوان البوصیری. بیروت، دارالجلیل، ۲۰۰۲ م.
۶. حلاج، أبوالمغیث حسین بن منصور: طواسین. ترجمه: محمود بهفروزی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۴ هـ ش.
۷. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن: سنن الدارمی. بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۶.
۸. سمرقندی، دولت شاه: تذکره الشعراء. تصحیح: ادوارد براون، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲ هـ ش.
۹. سیدقطب: فی ظلال القرآن. قاهره، دار الشروق، ۱۹۸۸ م.
۱۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا: زیور پارسی (نگاهی به زندگی و غزل‌های عطار). تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۸ هـ ش.
۱۱. صفا، ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات ایران (خلاصه جلد اول و دوم). تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۵ هـ ش.
۱۲. عبدالباقی، محمد فؤاد: اللؤلؤ والمرجان فیما اتفق علیه الشیخان. بیروت، دارالفکر، ۲۰۰۲ م.
۱۳. عطار نیشابوری، فریدالدین: الاهی نامه. تصحیح: محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۷ هـ ش.
۱۴. عطار نیشابوری، فریدالدین: دیوان. تصحیح: محمود علمی، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۷ هـ ش.
۱۵. عطار نیشابوری، فریدالدین: منطق الطیر. تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۳ هـ ش.
۱۶. عطار نیشابوری، فریدالدین: اسرارنامه. تصحیح و تعلیقات: سیدصادق گوهرین، تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۸۴ هـ ش.
۱۷. عطار نیشابوری، فریدالدین: مصیبت‌نامه. تصحیح: نورانی وصال، تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۸۵ هـ ش.
۱۸. عطار نیشابوری، فریدالدین: مختارنامه. تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۶ هـ ش.
۱۹. عفیفی، رحیم: فرهنگ‌نامه شعری. تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۶ هـ ش.
۲۰. مبارک، زکی: المدائح النبویة فی الأدب العربی. قاهره، دارالشعب، (د. ت.) الف.
۲۱. مبارک، زکی: التصوف الإسلامی فی الأدب و الأخلاق. بیروت، المكتبة العصریة، ۲۰۰۶ م/ب.
۲۲. سالم محمد، محمود: المدایح النبویة حتی تمایة العصر المملوکی. بیروت، دارالفکر المعاصر، ۱۹۹۶ م.